

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ﴾ (٣٣) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ مَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ (٣٤) فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلَامِ وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَلَنْ يَتْرُكَكُمْ أَعْمَالَكُمْ (٣٥) إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوَ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا يُؤْتِكُمْ أَجُورَكُمْ وَلَا يَسْأَلَكُمْ أَمْوَالَكُمْ (٣٦) إِنَّ يَسْأَلُكُمُوهَا فَيُخْفِكُمْ تَبَحَّلُوا وَبَحَّلُوا وَتَدْعُونَ لِيُتَنَفَّقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخُلُ وَمَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَبْخُلْ عَنِ نَفْسِهِ وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ وَإِنْ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ

(38)

پاسخ به سؤالات پیرامون حجیت روایات و تخصیص آیات با آن

بعضی از سؤال‌هایی که مربوط به همین سوره مبارکه‌ای که به نام حضرت هست مانده این است که در جریان حجّیت روایت، آنکه حجّت نیست روایتی است که «مُباین» با آیه باشد و مخالفت تباینی هم معیار است. پس شرط حجّیت روایت، موافقت «کتاب الله» نیست، بلکه مانع، مخالفت است و منظور از مخالفت هم مخالفت تباینی است، نه «عموم و خصوص» یا «اطلاق و تقیید» یا «قرینه و ذی القرینه» و مانند آن.

مطلب دیگر این است که گرچه قرآن «قطعی السند» هست و روایت «قطعی السند» نیست، لکن قرآن «قطعی السند» و «ظنی الدلالة» است؛ البته روایت هم ظنی است، گاهی هم ممکن است «قطعی الدلالة» باشد. بنابراین آنچه معیار حجّیت است ظواهر قرآن است که ظنی است، گرچه سند قطعی است! نمی شود گفت که روایت نمی تواند محصّص آیه باشد، برای اینکه آیه قطعی است؛ درست است که قطعی است، ولی دلالت و ظهور آن ظنی است.

### اعتراف یوسف (علیه السلام) به سوء طلبی نفس بعد از مواجهه با چندین گناه

مطلب سوم آن است گرچه یوسف (سلام الله علیه) گفت: ﴿وَمَا أُبْرِيْ نَفْسِيْ﴾<sup>۱</sup>، اما این را در بخش های پایانی زندگی زندان و مانند اینها فرمود. این چنین نیست که اوّل کار نفس «أَمَّارَهُ بِالسَّوْءِ» باشد، اوّل نفس «مُسَوِّلَهُ» است، زینت می دهد، انسان را به دام می کشد و در جنگ درونی پیروز می شود، وقتی پیروز شد، اسیر می گیرد و وقتی اسیر گرفت، خودش می شود امیر که از آن به بعد می شود «أَمَّارَهُ بِالسَّوْءِ»، وگرنه اگر در همین جهاد اوسط که جهاد نفس و عقل است، اگر انسان طبق بیان نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) که فرمود: «كَمْ مِنْ عَقْلٍ أُسِيرَ تَحْتَ [عِنْدَ] هَوَى أَمِيرٍ»<sup>۲</sup> اسیر نشود، نفس أَمَّارَهُ هم امیر نمی شود. آنهایی که اهل ریاضت هستند، اسیر نمی دهند، بلکه یا شهید می شوند یا فاتح. اینکه در روایات ما دارد اگر کسی شیعه و پیرو اهل بیت باشد، در بستر بیماری هم بمیرد «مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ شَهِيداً»<sup>۳</sup>، برای اینکه او در جبهه جنگ با دشمن گرچه فاتح نشد که هیچ گناهی نداشته باشد، بلکه چهار تا تیر زد و چهار تا تیر هم خورد، شهید شد و اسیر نشد، «مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ [وَهُوَ فِي فِرَاشِهِ] مَاتَ شَهِيداً»<sup>۴</sup>، اما آنهایی که فاتح هستند؛ البته حساب دیگری دارند که «إِنَّمَا هِيَ

۱. سوره یوسف، آیه ۵۳.

۲. نهج البلاغه (للصّبحی صالح)، حکمت ۲۱۱.

۳. جامع الأخبار (للشّعیری)، ص ۱۶۶.

۴. نهج البلاغه (للصّبحی صالح)، خطبه ۱۹۰؛ «... فَإِنَّهُ مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ عَلَى فِرَاشِهِ وَهُوَ عَلَى مَعْرِفَةِ حَقِّ رَبِّهِ وَحَقِّ رَسُولِهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ مَاتَ شَهِيداً...».

نَفْسِي أَرُوضُهَا بِالتَّقْوَى».<sup>۵</sup> اما اگر کسی - خدای ناکرده - در میدان جهاد عقل و نفس اسیر شد، طبق بیان نورانی

حضرت امیر(سلام الله علیه) که فرمود: «كَمْ مِنْ عَقْلٍ أُسِيرَ تَحْتَ [عِنْدَ] هَوَى أَمِيرٍ» از آن به بعد او می شود اسیر،

نفس اماره می شود امیر که ﴿إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ﴾.<sup>۶</sup> آنها که فاتح هستند به جایی می رسند که می گویند: «إِنَّ

العقل لأَمَّارَةٌ بِالْحَسَنِ»، اینها یک «أَمَّارَةٌ بِالْحَسَنِ» در برابر کسانی که «أَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ» دارند؛ اینها کسانی هستند که

فاتح هستند، آنهایی که شکست خورده اند می شوند ﴿إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ﴾، این طور نیست که وجود مبارک

یوسف از همان اوّل گفته باشد ﴿إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ﴾، این را بعد از اینکه مراحل فراوانی از گناهان دیگر را

دید، فرمود: ﴿إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ﴾، طلیعه امر، کار «تسویل» هست.

مطلب بعدی آن است که چون انسان مُلَهَم به فجور و تقواست، پس هرگز «أَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ» در درجه اوّل قرار

نمی گیرد.

دیدگاه ناصواب فخر رازی در امر به تدبّر قرآن برای افراد کور و کر

مطلب بعدی آن است که در ذیل آیه ۲۳ همین سوره که فرمود: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى

أَبْصَارَهُمْ \* أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ﴾، در این بخش جناب فخر رازی می گوید که - معاذ الله - ذات اقدس الهی عده ای

را کور کرد و عده ای را کر کرد، چون «أَصَمَّهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ» دیگر قدرت تدبّر ندارند! می گوید چون «تکلیف ما لا

یطاق» جایز است، خدای سبحان در ابتدا آنها را ﴿فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ﴾، بعد هم فرمود: ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ

الْقُرْآنَ﴾! چون حُسن و قبح عقلی را اینها منکر هستند، چنین حرفی را جناب فخر رازی ذیل ﴿فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى

أَبْصَارَهُمْ﴾ تصریح می کند که ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ﴾ نسبت به کسانی که ﴿فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ﴾ محال

۵. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، نامه ۴۵.

۶. سوره یوسف، آیه ۵۳.

است، ولی چون - معاذ الله - «تکلیف ما لا یطاق» جایز است، خدا این حرف را زده است؛<sup>۷</sup> اینها بحث‌های مربوط به سؤالات قبلی بود.

### تفاوت چگونگی امر به اطاعت از خدا و رسول در امور تکلیفی و اجتماعی

اما در بخش پایانی این سوره مبارکه‌ای که به نام حضرت هست، فرمود: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾، آن جایی که حکم تکلیفی ابلاغ می‌شود، مثل صوم و صلات و امثال اینها، آنجا دیگر دو فعل «أَطِيعُوا» نیست، گاهی می‌فرماید: ﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾.<sup>۸</sup> ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ﴾<sup>۹</sup> یا ﴿مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ﴾.<sup>۱۰</sup> دیگر فعل اطاعت تکرار نمی‌شود؛ اما آن جایی که مسئله حکومت و سیاست و تدبیر و اداره شئون مملکت است که غیر از مسئله عبادی، دستورهای سیاسی هم هست، آنجا این کلمه اطاعت تکرار می‌شود، مانند: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾، البته مُطَاعِ حقیقی ذات اقدس الهی است! در آن آیات سوره مبارکه «آل عمران» و امثال آن، اول سه ضلعی است، بعد دو ضلعی و بعد هم یک ضلعی؛ اول ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾.<sup>۱۱</sup> بعد دارد: ﴿فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ﴾ که دیگر سخن از «أُولَى الْأَمْرِ» نیست، بعد در ذیل می‌فرماید: ﴿إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ﴾ که دیگر سخن از رسول هم نیست، تا معلوم بشود که اگر اطاعت از «أُولَى الْأَمْرِ» واجب است، برای اینکه اینها جانشین و قائم مقام و خلیفه رسول هستند و اگر اطاعت از رسول واجب است، برای اینکه «خلیفه الله» است و تنها مرجع اصلی اطاعت، خدای سبحان است؛ لذا در همان آیه ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ اول از سه مُطَاع خبر می‌دهد، بعد از دو مُطَاع و بعد از یک

۷. مفاتیح الغیب، ج ۲۸؛ ص ۵۶؛ «...تکلیفه ما لا یطاق جائز و الله أمر من علم أنه لا یؤمن بأن یؤمن فکذلك جاز أن یعمیهم و یدمهم علی ترک التدریر».

۸. سوره نساء، آیه ۸۰.

۹. سوره انفال، آیه ۱.

۱۰. سوره نور، آیه ۵۲.

۱۱. سوره نساء، آیه ۵۹.

مُطَاع؛ ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ که دیگر از «أولى الأمر» سخنی نیست و در ذیل هم فرمود: ﴿إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾ دیگر سخن از رسول هم نیست، تا معلوم بشود که اطاعت از رسول و اطاعت از «أولى الأمر» به دستور ذات اقدس الهی است. در این جا هم فرمود: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾ هم در مسائل عبادی و احکام عبادی، هم در مسائل سیاسی و تدبیر مملکت و امثال آنها.

بررسی دیدگاه علامه طباطبائی درباره مقصود از ﴿وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ﴾

﴿وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ﴾ شما کارهای خود را با تمرّد از راهنمایی پیغمبر باطل نکنید! این ﴿لَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ﴾ را سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه) می‌فرمایند که گرچه می‌شود او را مستقل ملاحظه کرد - لذا فقها به همین ﴿لَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ﴾ تمسک می‌کنند و کسی نمی‌تواند نمازش را قطع بکند، کسی نمی‌تواند روزه خود را بشکند و عمداً بدون عذر روزه‌اش را افطار کند، این ابطال عمل حرام است؛ نماز را هم قطع بکند حرام است، چون دارد ﴿لَا تُبْطِلُوا﴾ نهی است - اما سیاق، ناظر به آن است که شما در اثر تمرّد از مسئله دفاع و جهاد و امثال آن اعمال خود را باطل نکنید.<sup>۱۲</sup>

مستحضرید که معیار حجّیت «احد الامرین» است به نحو «مانعة الخلو»، یا «سباق» یا «سیاق»! ما از متن بجواییم چیزی را بفهمیم یا باید «سباق» باشد؛ یعنی «مَا يَنْسَبِقُ إِلَى الذَّهْنِ» باشد که در اصول از آن به تبادُر یاد می‌شود یا «سیاق» باشد که صدر و ذیل و حافه آن کلام این مطلب را برساند. اگر نه از «سباق» کمک گرفتیم و

۱۲. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۸، ص ۲۴۷؛ «...و إن كانت في نفسها مستقلة في مدلولها مطلقة في معناها حتى استدلل الفقهاء بقوله فيها: ﴿وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ﴾ على حرمة إبطال الصلاة بعد الشروع فيها لكنها من حيث وقوعها في سياق الآيات السابقة المتعرضة لأمر القتال وكذا الآيات اللاحقة الجارية على السياق وخاصة ما في ظاهر قوله: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ إلخ من التعليل وما في قوله: ﴿فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلَامِ﴾ إلخ من التفريع وبالجملة الآية بالنظر إلى سياقها تدل على إيجاب طاعة الله سبحانه فيما أنزل من الكتاب و شرع من الحكم و إيجاب طاعة الرسول فيما بلغ عن الله سبحانه و فيما يصدر من الأمر من حيث ولايته على المؤمنين في المجتمع الديني و على تحذير المؤمنين من إبطال أعمالهم بفعل ما يوجب حبط أعمالهم كما ابتلى به أولئك الضعفاء الإيمان المائلون إلى النفاق الذين انجر أمر بعضهم أن ارتدوا بعد ما تبين لهم الهدى».

نه از «سیاق»، نه از خود لفظ چیزی «مُسَبِّقٌ إِلَى الذَّهْنِ» بود به نام تبادُر، نه از سابق و لاحق - از سیاق - چیزی استفاده نکردیم، حجتی در کار نیست. این ﴿لَا تُبْطِلُوا﴾ خودش «بِالسَّبَاقِ» دلالت دارد بر همان چیزی که فقها به آن استدلال کردند؛ اما «بِالسِّيَاقِ» ناظر به این است که در اثر ترک جهاد و ترک دفاع اعمال خودتان را از بین نبرید.

### نفی آمرزش برای کافران مصدودکننده سبیل الله فاقد توبه

بعد فرمود کسانی که کفر ورزیدند، راه توبه باز است! تا قبل از احتضار، راه توبه باز است؛ ولی اگر کسی - معاذالله - گرفتار کفر شد و از راه خدا منصرف شد، یک؛ دیگران را منصرف کرد، دو؛ ﴿صَدُّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾<sup>۱۳</sup> شد؛ مثل اینکه منع می‌کنند از زائران که نیایند مکه، این ﴿صَدُّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾ است! البته دیگران نباید بهانه به دست آنها بدهند، ولی آنها سالیان متمادی تقریباً نزدیک نُه سال نگذاشتند که وجود مبارک پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) مکه بیاید و مَطَاف را ببیند و به دور کعبه طواف کند و حج و عمره خود را انجام بدهند. این ﴿صَدُّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾ گاهی به انصراف لفظی است و گاهی به صَرَف غیر است؛ آنها که ﴿يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾<sup>۱۴</sup> در درجه اوّل «ینصرفون عن سبیل الله»، اولاً؛ «ثم یصرفون غیرهم عن سبیل الله»، ثانیاً؛ فرمود اگر کسی - معاذالله - به کفر و ﴿صَدُّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾ مبتلا شد و توبه نکرد و کافراً مرده است، دیگر خدا او را نغی‌آمرزد. این ﴿لَنْ﴾ برای نفی «تأکید» است، نه نفی «تأیید»! ﴿لَنْ﴾ برای ابدیت نیست، آنجایی که غایت دارد معلوم می‌شود که امر ابدی نیست؛ در ﴿فَلَنْ أُبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْذَنَ لِي أَبِي﴾<sup>۱۵</sup> معلوم می‌شود که نفی برای ابد نیست، چون اگر برای ابد بود

۱۳. سوره بقره، آیه ۲۱۷.

۱۴. سوره حج، آیه ۲۵.

۱۵. سوره یوسف، آیه ۸۰.

که مغیّا نبود! آنچه ابدی است دیگر غایت ندارد، پس «لَنْ» برای «تأکید» در نفی است، نه برای «تأیید» ﴿فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ﴾.

### نهی خدای سبحان از پیشنهاد صلح یا پذیرش آن در آستانه پیروزی و علّت آن

فرمود حالا شما دارید پیروز می‌شوید، در شرایطی که شما پیروز می‌شوید نه خودتان پیشنهاد صلح و سازش بدهید و نه پیشنهاد صلح و سازش آنها را قبول کنید! یک وقت است که زمینه پیروزی فراهم نیست، پیشنهاد صلح را قبول نکنید؛ در اوایل سوره مبارکه «توبه» هم آمده است که با آنها مصالحه کنید، وقتی آنها کاری با شما نداشتند، شما هم کاری با آنها نداشته باشید؛ اما آنها سالیان متمادی حمله کردند، شما نیروهایتان را تجهیز کردید و در آستانه پیروزی هستید، حالا که در آستانه پیروزی هستید آنها پیشنهاد صلح می‌دهند، در چنین هنگامی نه شما پیشنهاد صلح بدهید و نه پیشنهاد صلح آنها را قبول کنید.

### جمع شدن اصول پنج گانه علّت پیروزی مسلمانان در آیه

می‌بینید که این آیه نورانی پنج اصل را کنار هم و منسجم ذکر کرده که هر کدام مستند به اصل دیگری است؛ اینکه فرمود: ﴿فَلَا تَهِنُوا﴾؛ وَهْن و سُستی را به خودتان راه ندهید! ﴿وَتَدْعُوا﴾ این ﴿تَدْعُوا﴾ هم معطوف بر مجزوم است؛ یعنی «لا تدعوا»؛ لذا جزم روی اینها می‌آید. ﴿فَلَا تَهِنُوا﴾ که مجزوم به «لای نهی» است، ﴿وَتَدْعُوا﴾؛ یعنی «لا تدعوا» که این هم مجزوم به این «لای نهی» است، چون عطف بر مجزوم است. «وَلَا تَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ»؛ به سازش و صلح دعوت نکنید! با اینکه دین، دین صلح و سازش است؛ اما شما در آستانه پیروزی هستید، چرا به صلح دعوت نکنید؟ برای اینکه ﴿وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ﴾؛ دارید پیروز می‌شوید! چرا پیروز می‌شوید؟ چون ﴿وَاللَّهُ مَعَكُمْ﴾؛ خدا با شماست، چرا خدا با شماست؟ چون شهید دادید، جانباز و ایثارگر دادید! ﴿وَلَنْ يَتْرُكُمُ أَعْمَالُكُمْ﴾. این پنج اصل هر کدام وابسته به دیگری است؛ وَهْن و سُستی نداشته باشید و مستحکم باشید، چون وَهْن و ضعف و

سُستی ندارید، پیشنهاد صلح ندهید و پیشنهاد صلح را هم قبول نکنید. چرا پیشنهاد صلح ندهید؟ برای اینکه دارید پیروز می‌شوید! چرا پیروز می‌شوید؟ برای اینکه خدا با شماست! چرا خدا با شماست؟ مگر قبلاً خدا با شما نبود؟! می‌فرماید این ﴿مَعَكُمْ﴾، غیر از ﴿هُوَ مَعَكُمْ﴾ سوره مبارکه «حدید» است، آن ﴿مَعَكُمْ﴾ با کافر هست، با مؤمن هست، با ملحد هست، خدا با هر کسی هست؛ لذا چندین معیت دارد، یک معیت مطلقه دارد که ﴿هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ﴾<sup>۱</sup>، یک معیت نصرت و عنایت دارد که وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در غار به آن همراه خود فرمود: ﴿لَا تَحْزَنُ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾<sup>۲</sup> و کلیم حق هم در مجبوحه خطر که به او گفتند جلو دریاست و پشت سر هم ارتش جرّار فرعون قرار دارد، این‌جا کجا بود ما را آوردید؟! فرمود: ﴿كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ﴾<sup>۳</sup>؛ این چه حرفی است که می‌زنید! جلو دریا و پشت سر ارتش یعنی چه؟ اگر برگردیم پیروز می‌شویم و جلو برویم آب در اختیار ماست و همین‌طور هم شد. این ﴿كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ﴾ یک معیت نصرت است. فرمود اینها که ﴿يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ﴾<sup>۴</sup> که خدا ﴿مَعَهُمْ﴾؛ اینها که در پشت درهای بسته تصمیم می‌گیرند فرمود به اینها اینها اعلام بکن خدا با آنهاست که همان‌جا اینها را خفه کنند! این معیت خدا با کفار، یعنی در کمین اینهاست که اینها را بگیرد. پس یک معیت قیومیه مطلقه است که در سوره مبارکه «حدید» است ﴿هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ﴾، یک معیت ویژه رحمانیه است که با انبیا هست، با اولیا هست، با شهدا هست، با صدیقین هست، با مؤمنین هست، با علما هست که فرمود خدای سبحان ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا﴾<sup>۵</sup>، این ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ﴾ یعنی هست که تا یاری بکند! این کلیم حق فرمود: ﴿كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي﴾، وجود مبارک حضرت هم در غار فرمود: ﴿لَا تَحْزَنُ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾، این

۱. سوره حدید، آیه ۴.

۲. سوره توبه، آیه ۴۰؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۹۲.

۳. سوره شعراء، آیه ۶۲.

۴. سوره نساء، آیه ۱۰۸.

۵. سوره نحل، آیه ۱۲۸.



را در غار فرمود! این معیت خاصه است. یک معیتی با کفار هست که در کمین آنهاست و معیتی هم که با مؤمنین هست، معیت نصرت و ولایت و رحمت است؛ فرمود: ﴿وَاللَّهُ مَعَكُمْ﴾، چرا ﴿وَاللَّهُ مَعَكُمْ﴾؟ برای اینکه شما کار کردید! شهید دادید، جانباز دادید، نصرت کردید و ایثارگری کردید، عمل شما را خدا تکی نمی‌گذارد! بعضی از عمل‌ها تکی هستند، شما می‌بینید که می‌گویند یک «وتر» داریم و «شفع»؛ «شفع» یعنی زوج. در این کتاب‌های فلسفی و کلامی و گاهی هم در اصولی می‌گویند این حرف «مشفوع» نیست؛ یعنی یک ادعای تنه‌است و برهان آن را همراهی نمی‌کند. کسی ادعایی داشته باشد و دلیل نداشته باشد، می‌گویند این حرف «موتور» است، تکی است، فرد است، «لیس مشفوعاً بالبرهان». پس اگر دلیل آوردید می‌شود «شفع» و اگر دلیل نیاوردید می‌شود «وتر» که «لیس مشفوعاً بالبرهان»؛ اگر بی‌دلیل باشد تکی است و بادلایل باشد «شفع» است؛ کار اگر «لله» نباشد «وتر» است و به جایی نمی‌رسد؛ اما اگر «لله» باشد تکی نیست، «وتر» نیست، «موتور» نیست، فرمود: ﴿وَلَنْ يَتْرُكُمُ أَعْمَالُكُمْ﴾؛ کار شما را تکی نمی‌گذارد، کارتان «شفع» است؛ یعنی این کار، آن هم نتیجه!

پس بخش پنجم برهان مسئله است، بخش چهارم به پنجم تکیه کرده، بخش سوم به چهارم تکیه کرده، بخش دوم به سوم تکیه کرده، بخش اول هم به دوم؛ یک آیه پنج ضلعی منسجم دارای صدر و ذیل است. و هن نداشته باشید، چون و هن ندارید پیشنهاد صلح ندهید و صلح را هم قبول نکنید. ﴿فَلَا تَهِنُوا﴾، چون ﴿فَلَا تَهِنُوا﴾، ﴿تَدْعُوا إِلَى السَّلَامِ﴾، چرا ﴿تَدْعُوا﴾؟ زیرا ﴿وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ﴾، چون پیروز هستید و دست بالا دارید. چرا پیروز هستید؟ چون ﴿وَاللَّهُ مَعَكُمْ﴾، چرا ﴿وَاللَّهُ مَعَكُمْ﴾؟ چون کار کردید! آن ﴿وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ﴾ وعده مطلق است؛ فرمود هر جا شما باشید خدا هست و مواظب کار شما هست، اگر شما کار خوب کردید به شما پاداش خوب می‌دهد و اگر کار بد کردید در کمین است و شما را در همان جا می‌گیرد که ﴿أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ

أَضْعَافَهُمْ<sup>۱</sup>، اما این جا فرمود کار کردید! هیچ ممکن نیست که کسی یا ملتی کار بکند و خدا آنها را تنها بگذارد،

این ممکن نیست! فرمود: ﴿وَلَنْ يَتْرُكُمُ أَعْمَالُكُمْ﴾.

### هشدار قرآن به مراحل پنج گانه بازیگری دنیا

بعد فرمود نسبت به چیزهایی که سرگرمی شماست، حواستان جمع باشد! شما از دوران کودکی و نوجوانی و جوانی و میانسالی و فرتوتی و کهنسالی اسباب بازی دارید! در سوره مبارکه «حدید» - این تحلیل را مرحوم شیخ بهایی (رضوان الله علیه) دارد؛ البته استفاده آن هم از قرآن آسان است - فرمود دنیا برای افراد عادی پنج مرحله دارد؛ آیه بیست سوره مبارکه «حدید» این است: ﴿اعْلَمُوا﴾ جاهایی که مهم باشد تعبیر دارد ﴿اعْلَمُوا﴾؛ بدان یا بدانید هست؛ ﴿اعْلَمُوا أَمَّا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا﴾ پنج بخش است: ﴿لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ﴾. انسان اگر در دوران کودکی و نوجوانی است مشغول بازی است و اگر به جوانی و اینها رسید به لهو و سرگرمی مشغول می شود که او را از کار باز می دارد و اگر به دوران میانسالی و تقریباً پایان جوانی و یا دوران جوانی که ورود به زندگی است، زینت است؛ خوب جامه بپوشد، خوب خودش را مزین کند و مانند اینهاست و اگر میانسالی شد که تفاخر به پُست و مقام و به داشتن و امثال آن است و اگر به کهنسالی است که از همه اینها افتاده و فقط گرفتار تکاثر است که این مقدار مال دارم، این مقدار اعتبار بانکی دارم، این مقدار فرزند دارم، این مقدار نوه دارم؛ یعنی تکاثر! این پنج بخش همه بازی است! فرمود دنیا این است! اینکه با «إِنَّمَا» ذکر فرمود، فرمود: ﴿اعْلَمُوا أَمَّا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا﴾ که پنج بخش است، «لعب» است و «لهو» است و «زینت» است و «تفاخر» و «تکاثر»، در آیه محل بحث.

### بازگشت پنج مرحله بازیگری دنیا به دو قسم کلی

۱. سوره محمد، آیه ۲۹.

در بعضی از آیات بازیگری دنیا را به دو قسم تقسیم کرده، فرمود: ﴿إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ﴾؛ یعنی آن زینت و تفاخر و تکاثری که متعلق به دوران جوانی محض و میانسالی و سالمندی است، آنها هم لهو و لعب است؛ منتها اسم آن فرق می‌کند. پس آنچه در آیه بیست سوره «حدید» آمده که پنج بخش فرمود و در آیه ۳۶ همین سوره است - سوره‌ای که به نام مبارک حضرت است - که فرمود: ﴿إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ﴾ اینها مخالف هم نیستند، آن پنج مرحله را هم اگر خوب بررسی کنید، آنها هم سرگرمی و بازی است؛ «تکاثر» هم یک نحوه از «لهو» است، «تفاخر» هم یک نحوه از «لهو» است، این‌طور نیست که غیر از «لهو» چیزی دیگر باشد، چیزی که آدم را از اصل باز می‌دارد «لهو» است؛ حالا می‌خواهد گل‌زنی در بازی فوتبال باشد یا پُست و مقام باشد یا تکاثر دوران کهنسالی و سالمندی باشد، چیزی که انسان را از اصل و از هدف باز می‌دارد «لهو» است. «لعب» یعنی بازی و «لهو» یعنی سرگرمی که انسان را به چیزهایی مشغول می‌کند.

#### تشویقی بودن استفاده از واژه «أجر» در برابر تقوای از بازیگری دنیا

فرمود: ﴿اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ﴾، ولی ﴿وَإِنْ تَوَمَّنُوا وَتَثَقَّوْا يَؤْتِكُمْ أَجُورَكُمْ﴾؛ هیچ کاری از شما باز نمی‌ماند، اولاً تشویق است که گاهی تعبیر به «بیع» می‌کند و گاهی تعبیر به «أجرت» می‌کند، در حالی که ما چیزی نداریم تا به خدا بفروشیم و کاری نمی‌کنیم که برای ما جزء خدمات باشد، ولی تشویقاً می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾<sup>۲</sup> یا ﴿يُؤْتِكُمْ أَجُورَكُمْ﴾؛ گاهی می‌فرماید ما کالای شما را از شما می‌خریم و گاهی می‌فرماید خدماتی که شما انجام می‌دهید به شما أجر و أجرت می‌دهیم، در حالی که هر چه هست ﴿مَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ﴾<sup>۳</sup> هست.

۲. سوره توبه، آیه ۱۱۱.

۳. سوره نحل، آیه ۵۳.

﴿وَلَا يَسْأَلُكُمْ أَمْوَالُكُمْ﴾؛ مالی را از شما نمی‌خواهد! مسئله زکات و خمس متعلق به شما نیست، حواستان جمع باشد! از همان اوّل بیست درصد یا پنج درصد برای دیگری است، نه برای شما! شما مال دیگری را دارید به او می‌دهید، این‌طور نیست که مال خودتان را به عنوان وجوهات بدهید، یا مال خودتان را به عنوان زکات بدهید، این چنین نیست. از شما مال نمی‌خواهد، برای اینکه ﴿إِنْ يَسْأَلُكُمْ هَا﴾ - «إحفاء» یعنی ادامه، اطاله و اصرار کردن، اینکه در آنها می‌بینید بعضی‌ها این آبخور را کوتاه می‌کنند و محاسن را بلند می‌کنند طبق حدیث است که دارد: «حُقُوا الشَّوَارِبَ وَاعْفُوا اللَّحَى»<sup>۴</sup> «إحفاء» یعنی طولانی کردن، آنها این حدیث را نقل می‌کنند؛ یعنی محاسن بلند و آبخور کوتاه، اینکه می‌بینید وضع این است برابر حدیثی است که خودشان نقل می‌کنند، «إحفاء» یعنی ادامه دادن، طولانی کردن و اصرار ورزیدن. گاهی می‌بینید انسان وقتی که کاری را با اصرار و ادامه و اطاله انجام می‌دهد، بدون «حفاء» یعنی بدون «عباء» بیرون می‌آید، این «الف» باب افعال در اینجا برای ازاله است که در صرف میر و مانند اینها خواندید که گاهی «الف» باب افعال برای ازاله است؛ «اغْدَّ البعير»<sup>۵</sup> یعنی «أزال» غده او را، این «الف» ازاله یعنی این کار را از بین می‌برد، «إحفاء» یعنی زایل کردن آن جامه و «عباء» و «رداء» و مانند آن - فرمود اگر از شما مال بخواهد و اصرار هم بکند باز شما نمی‌دهید، آن کینه شما با اصرار این ظاهر می‌شود ﴿تَبَخَّلُوا وَ يُخْرِجْ أَضْعَانُكُمْ﴾. این آیه ۲۹ که قبلاً خوانده شد ﴿أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْعَانَهُمْ﴾؛ یعنی ما با آزمون، آنچه درون شماست - ثقل و کینه - را مشخص می‌کنیم، حالا یا کینه فقهی است یا کینه سیاسی است یا کینه نظامی است، سرانجام ما این کینه را روشن می‌کنیم. ما گفتیم نامحرم را نگاه نکنید! چند نامحرم از جلوی

۴. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۳۰.

۵. جامع المقدمات، ج ۱، ص ۱۷۷؛ «...ما اشتق منه الفعل نحو: اغْدَّ البعير أى صار ذا غدة و منه ...».

چشمانتان می‌گذرند و شما را می‌آزماییم، چه اینکه گفتیم: ﴿لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ﴾<sup>۶</sup> در حال إحرام یا در حرم، صید برّی حرام است، از آن طرف ما این آهوهای بالای کوه را دستور می‌دهیم و قلب‌های اینها را وادار می‌کنیم که اینها به چادرهای شما نزدیک بشوند ﴿لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِنَ الصَّيْدِ﴾ که ﴿تَتَّالُهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ﴾<sup>۷</sup> بعد می‌گوییم: ﴿لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ﴾ تا ببینیم چه می‌کنید؟ چند نامحرم هم از جلوی آدم عبور می‌دهد، بعد می‌گویید ببینیم که به ﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾<sup>۸</sup> عمل می‌کنید یا نمی‌کنید؟ با این آزمون‌ها ما آن مشکل درونی شما را ظاهر می‌کنیم ﴿وَيُخْرِجُ أَضْعَافَكُمْ﴾، این جا هم می‌گوییم زکات بدهید، وجوهات بدهید تا ببینیم که آن بخل درونی شما ظاهر می‌شود یا نمی‌شود؛ «ضغن» و کینه دینی گاه در امور نظامی است، گاهی سیاسی است، گاهی فقهی است، گاهی اخلاقی است و مانند آن.

### بازگشت بخل‌ورزی انسان به خودش در برابر آزمون‌های مالی و علّت آن

فرمود ما این کار را می‌کنیم، ﴿هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ﴾ شما همان‌هایی هستید که ﴿تُدْعَوْنَ لِتَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾؛ ما شما را دعوت می‌کنیم که در راه خدا اتفاق بکنید؛ اگر جبهه و جنگ است پشتیبانی کنید و اگر مسائل دیگر است خیر برسانید. ﴿فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخُلُ﴾؛ بعضی‌ها از شما بخل می‌ورزند و این کارها را نمی‌کنند؛ ولی ﴿وَمَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَبْخُلْ عَنِ نَفْسِهِ﴾، اگر درخت بتواند آب به ریشه خود برساند و نرساند، این بخلی است علیه خودش، چون خودش را دارد خشک می‌کند! انسان هر کار خیری را که انجام می‌دهد یک سطل آب به پای ریشه خود می‌ریزد که بالنده است و همیشه سبز است، چون در ﴿إِنْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ﴾<sup>۹</sup> این «لام»، «لام» اختصاص است. سیدنا الاستاد مرحوم علامه را خدا غریق رحمت کند! دیگران به زحمت افتادند و گفتند که این «لام» چون «لام» نفع است ﴿إِنْ

۶. سوره مائده، آیه ۹۵.

۷. سوره مائده، آیه ۹۴.

۸. سوره نور، آیه ۳۰.

۹. سوره اسراء، آیه ۷.

أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا» می‌گفت، ولی به قرینه مشاکله ﴿فَلَهَا﴾ گفت! ایشان اصرار دارد که این «لام»، «لام» اختصاص است،<sup>۱۰</sup> عمل مخصوص عامل است! چه خوب باشد و چه بد باشد! «کثر روی کثر آیدت جف القلم»!<sup>۱۱</sup> بد کردیم، بد برای ماست؛ خوب کردیم، خوب برای ماست: ﴿إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ﴾ «اللامُ لِلإختصاص» ﴿وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا﴾ نه «فعلیها»، اگر بد کردید مخصوص شماست «کثر روی کثر آیدت جف القلم»، کار خوب هم اگر کردی به نفع شماست؛ اگر «لام» برای اختصاص است، دیگر سخن از مُشاکله نیست. فرمود: ﴿مَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَبْخُلْ عَنْ نَفْسِهِ﴾، دو قضیه است که حصر را در بر دارد: ﴿وَاللَّهُ الْعَنِي﴾، نه شما! ﴿وَأَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ﴾، نه او! هر دو مفید حصر است، دو قضیه‌ای است که در کنار هم و موجب مفید حصر.

### بشارت خدای سبحان به پیامبر بر جایگزین شدن قومی دیگر در یاری دین

﴿وَإِنْ تَوَلَّوْا﴾، حالا این طور نیست که خدا دست از دین خودش بردارد! شما نشد، دیگری! این طور نیست که - معاذ الله - خدا دست از قرآن و عترت بردارد، چون خدای سبحان بشر را باید هدایت بکند. ﴿وَإِنْ تَوَلَّوْا﴾ اگر - معاذ الله - شما دین خدا را یاری نکردید ﴿يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ﴾. هم فخر رازی نقل کرد،<sup>۱۲</sup> هم علمای شیعه نقل کردند، هم در تفسیر کبیر فخر رازی هست، هم در تفسیر شریف تبیان<sup>۱۳</sup> مرحوم شیخ طوسی هست، می‌گوید وقتی این آیه نازل شد وجود مبارک پیغمبر به قدری خوشحال شد که چیزی جای او را نگرفت! فرمود به اندازه دنیا من خوشحال شدم! این تعبیر وجود مبارک پیغمبر است بعد از نزول این آیه، بعد اشاره کرد به سلمان و فرمود از فارس و ایران مثل او هستند: «لَوْ كَانَ الْإِيمَانُ مَثُوطًا بِالثَّرِيَّا لَتَنَاولَهُ رِجَالٌ مِنْ فَارِسٍ»؛ حضرت

۱۰. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص ۴۱؛ «...اللام فی «لِأَنْفُسِكُمْ» و «فَلَهَا» للاختصاص أی إن کلا من إحسانکم و إساءتکم یختص بأنفسکم دون أن یلحق غیرکم و هی سنة الله الجارية أن العمل یعود أثره و تبعته إلى صاحبه إن خیرا و إن شرا».

۱۱. مثنوی معنوی، دفتر پنجم، بخش ۱۳۵؛ «کثر روی جف القلم کثر آیدت \*\*\* راستی آری سعادت زایدت».

۱۲. مفاتیح الغیب، ج ۲۸، ص ۶۴.

۱۳. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۳۱۱.

هم به سلمان اشاره کرد و فرمود او از همین قبیل است. این آیه که نازل شد، این قدر وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خوشحال شد، فرمود من به اندازه دنیا خوشحال شدم! برای اینکه می‌دانم خدا تنهایم نمی‌گذارد، حالا اینها نشدند، دیگری! من که نمی‌خواهم حالا این زید یاری کند، ما می‌خواهیم دین یاری بشود؛ حالا زید نشد عمرو!

حالا چون پایان بحث این سوره است، این دو جمله را از مرحوم شیخ طوسی نقل بکنیم؛ مرحوم شیخ طوسی در پایان این آیه آورده است: «لما نزلت هذه الآية»؛ یعنی این دو جمله ﴿إِنْ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ﴾، «فرح النبی (صلی الله علیه و آله و سلم) و قال هی أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الدُّنْيَا»؛<sup>۱۴</sup> از کل دنیا برای من محبوب‌تر است، برای اینکه من می‌دانم این دین از بین نمی‌رود، حالا زید نشد، عمرو!

### راهکار رسیدن به تدبّر و تفسیر قرآن

مطلب دیگری که باز مرحوم شیخ طوسی نقل کرد - البته این مطلب را مرحوم امین الاسلام (رضوان الله علیه) در مجمع نقل کردند - این است که آن چند اصلی را که در ذیل آیه ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ﴾<sup>۱۵</sup> قبلاً گذشت، آیاتی که تفسیر می‌شود فرق است، بعضی از آن آیات می‌توانند پایان‌نامه قرار بگیرند؛ یعنی در آیه تدبّر هفت یا هشت اصل ذکر شده است، گرچه به سرعت بیان شده است. این اصول هفت - هشت‌گانه یک پایان‌نامه علمی را سامان می‌دهد که عترت همتای با قرآن است، هیچ فرقی بین قرآن و این چهارده نفر نیست، این یک؛ روایت غیر از عترت است، دو؛ روایت همتای قرآن نیست و در درجه بعد قرار می‌گیرد، سه. ما اوّل باید به قرآن مراجعه بکنیم تا معجزه بودن آن روشن بشود، یک؛ با معجزه بودن آن، اصل دین ثابت می‌شود، نبوت پیغمبر ثابت می‌شود و

۱۴. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۳۱۱.

۱۵. سوره محمد، آیه ۲۴.

رسالت پیغمبر ثابت می‌شود، دو؛ بعد از اینکه نبوت و رسالت پیغمبر ثابت شد، دوباره به قرآن برگردیم و ببینیم که قرآن چه می‌گوید؛ قرآن می‌گوید ما پیغمبر را مُبَیِّن و مفسّر قرار دادیم، سه؛ دوباره برمی‌گردیم بین صفا و مروه سعی می‌کنیم و به حضور پیغمبر می‌رویم و می‌گوییم که شما چه می‌فرمایید؟ می‌بینیم او و اهل بیت می‌گویند به نام ما دروغ جعل می‌کنند،<sup>۱</sup> هر چه که از ما نقل شده است شما آن را بر قرآن عرضه کنید،<sup>۲</sup> چهار؛ ما برمی‌گردیم دوباره به خدمت قرآن، پنج؛ می‌بینیم قرآن چه می‌گوید، دسته‌بندی می‌کنیم و مطالب قرآن را می‌گیریم، شش؛ دوباره برمی‌گردیم خدمت روایات، و روایات را بررسی می‌کنیم، عام و خاص آن، مطلق و مقید آن و معارضاتش را حل می‌کنیم، هفت؛ برمی‌گردیم این روایات جمع‌بندی شده را به پیشگاه قرآن کریم می‌بریم تا ببینیم مخالف است یا مخالف نیست، اگر مخالف بود «ضرب بر جدار»<sup>۳</sup> می‌کنیم و اگر مخالف نبود مخصّص هست و مؤید؛ این هفت اصل، هفت تا بیست صفحه می‌شود یک پایان‌نامه علمی، یعنی پایان‌نامه‌ای که آدم می‌تواند وقت صرف بکند و آن را بخواند، آیات یکسان نیست! مرحوم شیخ طوسی این حرف را زده، مرحوم امین الاسلام<sup>۴</sup> هم این حرف را زده، شیخ طوسی ذیل همین آیه ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ﴾ دارد که «و فی ذلك حجة علی بطلان قول من يقول لا يجوز تفسير شيء من ظاهر القرآن إلا بخبر و سمع»<sup>۵</sup> این آیه می‌گوید آنهایی که می‌گویند قرآن را بدون روایت نمی‌فهمید، حرف حرف آنها باطل است، از کجا این حرف را شما می‌گویید؟ اول بگذارید ما قرآنی داشته باشیم، اصلی داشته باشیم و میزانی داشته باشیم، بعد برویم خدمت روایات و روایات را عرضه بکنیم، آن راست را از دروغ تشخیص بدهیم

۱. المعبر فی شرح المختصر، ج ۱، ص ۲۹؛ رک: الإحتجاج علی أهل اللجاج (للطبرسی)، ج ۲، ص ۴۴۷: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ قَدْ كَثُرَتْ عَلَيَّ الْكَذَابَةُ وَ سَتَكْثُرُ بَعْدِي فَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ فَإِذَا أَتَاكُمْ الْحَدِيثُ عَنِّي فَأَعْرِضُوهُ عَلَيَّ كِتَابَ اللَّهِ وَ سُنَّتِي فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ وَ سُنَّتِي فَخُذُوا بِهِ وَ مَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ وَ سُنَّتِي فَلَا تَأْخُذُوا بِهِ وَ...»

۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۶۹: «... فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوهُ وَ مَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَدَعُوهُ».

۳. ر. ک: التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۵: «إِذَا جَاءَكُمْ عَنِّي حَدِيثٌ، فَأَعْرِضُوهُ عَلَيَّ كِتَابَ اللَّهِ، فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَاقْبَلُوهُ، وَ مَا خَالَفَهُ فَاضْرِبُوا بِهِ عَرَضَ الْحَائِطِ».

۴. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۱۵۸.

۵. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۳۰۳.



و دروغ‌ها را جدا کنیم و راست‌ها را خدمت قرآن بیاوریم، آن وقت عام و خاص و مانند اینها مشخص بشود. این بیان که فرمود: «و فی ذلك حجة على بطلان قول من يقول لا يجوز تفسير شيء من ظاهر القرآن إلا بخبر و سمع»؛ کسانی که می‌گویند قرآن را بدون روایت نمی‌شود فهمید، باید گفت این حرف باطل است، اول باید قرآن به عنوان ترازو ثابت بشود! چون در روایات جعل زیاد است، روایات را بررسی کنیم و بیاوریم خدمت قرآن، اگر مباین قرآن نبود آن وقت می‌شود حجّت. «و فيه تنبيه على بطلان قول الجهّال من اصحاب الحديث» که «انه ينبغي ان يُروى الحديث على ما جاء و إن كان مختلفاً في المعنى لأن الله تعالى دعا إلى التدبّر» و او منافی با تّجاهل و تعامی<sup>۱</sup> است؛ این فرمایش شیخ طوسی اصل است، مطابق این فرمایش هم امین‌الاسلام در مجمع دارد، اگر کسی هشت اصل را جان‌دار بفهمد، این روش تفسیر قرآنی را دارد.

«و الحمد لله رب العالمین»

۱. لغت‌نامه دهخدا، تعامی: [ت] خویشان را کور ساختن.